

به نام خداوند دانا و توانا

ضمیمه شماره ۵:

«ایران»؛ یک کشور باستانی و «جمهوری اسلامی ایران»؛ یک طرح عارضی می‌باشند.

حسین رفیعی - اسفند ۱۴۰۲

مقدمه

سال‌های پیش، کیسنجر کهنه‌کار امر سیاست جهان سرمایه‌داری گفته بود که «ایران مشخص کند که یک کشور است یا یک انقلاب»، سه نفر از متخصصان مسائل ایران، Ray Takeyh و Dennis Ross و Eric Edelman، در ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۴ در مقاله‌ی مشترکی نوشتند که: «جمهوری اسلامی یک، ملت - دولت عادی نیست که سعی کنیم علائق قانونی آن را درک کنیم، یک هویت ایدئولوژیک است که توطئه تولید می‌کند جمهوری اسلامی نمی‌تواند متحد غرب باشد. مخالفت مشترک آن با گروه‌های تروریستی سنی نباید ما را کور کند که تهدید ملاها را تحمل کنیم» این هشدار موقعی داده شد که ایران در یک اتحاد نانوشته با غرب بر علیه گروه‌های سنی، مبارزه می‌کرد.

احمد موثقی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران هم گفته است: «تا اسلام [بخوانید جمهوری اسلامی] تکلیف خودش را با ناسیونالیسم که از دل آن دولت ملی ساخته می‌شود معلوم نکند، وحدت ملی، انسجام ملی، امنیت اجتماعی و... شکل نمی‌گیرد». کسان دیگری هم از سیاسیون و کارشناسان مسائل منطقه و ایران اظهارنظرهای این گونه داشته‌اند. از همه مهمتر؛ مهندس بازرگان در اوایل دهه ۱۳۶۰ گفت که: «امام ایران را برای اسلام و من اسلام را برای ایران می‌خواهم». در این نوشتار، هدف علت‌یابی شرایط بحرانی کنونی کشور و روشن کردن این قضاوت‌هاست.

چالش‌های گسترده و متنوعی در ۴۵ سال گذشته بین طرفداران «ایران» به عنوان یک کشور و طرفداران «جمهوری اسلامی ایران» به عنوان یک طرح در حال اجرا، بدون اینکه دقیقاً این تفکیک به شکل ساختارمند مورد توجه باشد، در جریان بوده است. طرفداران «ایران» به درستی استدلال کرده و می‌کنند که حاکمان «جمهوری اسلامی ایران»، منافع - مصالح - امنیت - تمدن - فرهنگ - مردم و... ایران را لحاظ نمی‌کنند یا خیلی کم و از روی

ناچاری و در موارد لاعلاج برای حفظ خود به آن بهاء مختصری می‌دهند و نزدیک به تمامی امکانات «ایران» را صرف اجرای «طرحی» می‌کنند که عملاً در تضاد با منافع و مصالح و امنیت و تمدن و فرهنگ... «ایران» است. این چالش از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بین طرفداران این دو بوده و به تدریج شکاف آن عمیق‌تر و گسترده‌تر شده و از خرداد ۱۳۶۰ به شکلی خونین و قدرت‌طلبانه و هژمون‌خواهی دو طرف، عملیاتی شد و از ۱۳۶۸ با تغییر قانون اساسی در جهت «جمهوری اسلامی ایران» و نظارت استصوابی که بعداً «قانون» شد و تفسیر جدید از رهبری که او را از مسئولیت و پاسخگویی معاف کرد، شتاب گرفته و با افت‌وخیز در مواردی (دوران هاشمی، خاتمی و روحانی) به لحاظ عملکردی افت مختصری و در موارد دیگر (دوران احمدی‌نژاد و رئیسی) تفکیک این دو مشخص‌تر و روشن‌تر شده و طرح «جمهوری اسلامی ایران»، اجرای آن شدت و سرعت خیلی بیشتری داشته است و از ۱۴۰۰ بسیار شتاب گرفته است. در این نوشتار، هدف فقط رد و قبول یک طرف چالش نیست. بلکه روشن کردن عملکرد و منطق طرفداران «ایران» از لابی‌های تو در توی طرفداران «جمهوری اسلامی ایران» می‌باشد، که در کسوت حاکمیت مطلق، همگی قدرت در ید آن‌ها می‌باشد و در ۴۵ سال گذشته از دل منابع «ایران»، طرح خود را بتدریج اجرا کرده و می‌کنند.

تعاریف

کشور، هر کشوری، اگر حاکمان با سازوکار دموکراتیک انتخاب شده باشند و نتوانند خودمحمور باشند، آن کشور؛ منافع، مصالح، تمدن، مردم، فرهنگ، مرزهای تثبیت شده و... مشخص و تعریف شده دارد و چون حاکمان به رأی مردم وابسته می‌باشند «مجبور» و «موظف» هستند که منافع - مصالح - امنیت - تمدن - مردم - قوانین - فرهنگ و... آن کشور را لحاظ کنند و در عرصه‌ی عمومی و نهادهای دموکراتیک آن کشور پاسخگوی اعمال خویش باشند. هر طرح استراتژیک جدیدی که این کشور بخواهد اجرا کند باید تأیید و تصویب نمایندگان مردم را داشته باشد و در محافل و نهادهای قانون‌گذاری و کارشناسی، از آن دفاع شده و مصوب گردد و بعداً اجرای آن طرح ارزیابی می‌شود. این طرح‌ها عموماً در راستای اهداف اکثریت جامعه می‌باشند.

طرح

طرح، هر طرحی، بزرگ یا کوچک، اهداف مشخص و معین و زمان محدودی برای

اجرا دارد و همان‌طور که گفته شد «انجام‌پذیری» آن باید در کشورهای دموکراتیک به تصویب نمایندگان مردم برسد. اگر غیر از این باشد، در کشورهای استبدادی، حاکمان مستبد؛ طرح‌هایی برای منافع خاص خود تعریف و اجرایی می‌کنند. این طرح‌ها منافع گروه خاصی را نمایندگی می‌کند و نه اکثریت مردم را. در تاریخ استبدادی ایران، قبل و بعد از مشروطه، از این طرح‌های ضدمنافع ملی بسیار داشته‌ایم. انقلاب ۱۳۵۷، خود عکس‌العملی است به اجرای طرح‌های ۵۷ ساله ضد ملی‌خاندان پهلوی.

در جمهوری اسلامی چه گذشته است

در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به نظر می‌رسید که پتانسیل ملی رها شده، در جامعه در راستای اهداف «ایران» به کار گرفته خواهد شد. اگرچه اسلام بخشی از تمدن تأثیرگذار ایران می‌باشد ولی تمام آن نیست. با سابقه‌ی هفت هزار ساله‌ی تمدن ایران، اسلام، قبل از مدرنیته غربی به جامعه‌ی ایران وارد شده و تأثیرات مهم فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... بر جای گذاشته و در مواردی تمدن و تاریخ ایران با فرهنگ اسلامی - و نه فرهنگ قبیله‌ای اعراب - ممزوج شده است که شاهنامه فردوسی، یکی از آن شاهکارهاست. اما با حاکمیت روحانیت مبتنی بر ولایت فقیه و بعد نوع مطلقه‌ی آن مغایرت‌هایی بین «ایران» و «جمهوری اسلامی ایران» پیدا و آشکار شد تا حدی که «ایران» به حاشیه رفت. مغایرت‌ها بین طرح «جمهوری اسلامی ایران» و کشور «ایران» ابتدا کم بود و به تدریج زیاد و زیاده‌تر شد. همه‌ی اندیشمندان می‌دانستند که انضمام ولایت فقیه و بعد نوع مطلقه‌ی آن به قانون اساسی و درگیری‌های داخلی خونین سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و کشتارهای ۶۷ و اشغال سفارت آمریکا برای ۴۴۴ روز، جنگ با عراق، و مشخصاً پس از آزادی خرمشهر - مهاجرت فرهیختگان و متخصصان و دانشمندان و مغزها و سرمایه‌ها و تولید برق هسته‌ای و دخالت‌های نظامی - سیاسی در کشورهای منطقه و خصومت احساسی و بی‌پشتوانه‌ی اقتصادی، علمی، سیاسی با جهان غرب، در راستای اهداف «ایران» نیستند، از طرف دیگر، در سال‌های اولیه، بخشی از حاکمیت «جمهوری اسلامی ایران» حساسیتی به این وقایع نشان نمی‌داد و بخشی که نشان می‌داد به لحاظ مبانی تئوریک گیج و فقیر و به لحاظ قدرت دفاع از حق مردم ناتوان و منفعل و وحشت‌زده بودند و اگر حرکتی می‌کردند، آن حرکت تأثیر جدی نداشت و کم‌کم، کم‌رنگ می‌شد تا محو می‌گردید. چند نفر از رؤسای جمهور و نمایندگانی در مجالس مختلف از این دسته بودند.

آقای هاشمی رفسنجانی، توسعه‌ی اقتصادی و روابط عادی با غرب را در دستور کار قرار داده بود و از سایر اهداف و مطالبات «ایران» که دموکراسی، وحدت ملی و... بود، غمض‌عین می‌کرد یا قادر به توجه به آنها نبود. یا با برداشت از ولایت مطلقه فقیه، خود را غیرمسئول می‌دانست و مسئولیت اخروی را متوجه آقای خامنه‌ای می‌دانست.

آقای خاتمی، اجرای قانون در داخل و گفتگوی تمدن‌ها و ادیان در خارج را مطمح‌نظر قرار داده بود که هر دو در راستای اهداف «ایران» بودند ولی با مقاومت تهدیدآمیز و تحدیدکننده‌ی حامیان «جمهوری اسلامی ایران»، به گِل نشستند و فراموش شدند و عکس آنها عمل شد که در راستای طرح «جمهوری اسلامی ایران» بود. شخص آقای خاتمی هم راهکار و جرأت مقابله، را به هر دلیلی، نداشت و فاقد ابتکار عمل بود و تحلیل عمیق از «نظام» و «ایران» و اختلاف این دو، نداشت و اگر داشت طرف «نظام» را گرفت، پیش‌بینی آینده را نکرده بود.

آقای روحانی، برای حل مناقشات خارجی و در راستای منافع «ایران» در چارچوب «برجام»، کاری نسبتاً خوب کرد ولی آن هم با مخالفت‌های طرف مقابل، تدام نیافت و به گِل نشست، گاه‌گاهی در عرصه‌ی عمومی، آقای روحانی اعتراض‌هایی و استدلال‌هایی منطقی می‌کرد ولی نه ابزار و نه تئوری و نه اراده‌ی ایستادگی داشت. عموماً از سوم شخص مجهول استفاده می‌کرد. آقای روحانی هم تحلیل عمیقی از این تضاد نداشت و آینده را نمی‌توانست پیش‌بینی کند.

آقایان احمدی‌نژاد (در دوره اول کاملاً و در دوره‌ی دوم بخشاً) و رئیسی به کل در راستای طرح «جمهوری اسلامی ایران» مطیع و عامل بودند و هستند و از اهداف «ایران» غافل یا راضی بوده و هستند.

مجلس ششم، پس از انتخاب امیدبخش آقای خاتمی در ۱۳۷۶، در ۱۳۷۸ در راستای اهداف خاتمی تشکیل شد. افسوس که از همان ابتدا، طرح «جمهوری اسلامی ایران» و خطرات و عمق اهداف آن را نفهمیدند. آنقدر کوتاه آمدند و مطیع اوامر ولی امر شدند که در پایان کار، جامعه به عمل آنها عکس‌العملی نشان نداد. مطبوعات فله‌ای بسته شد، ملی - مذهبی‌ها فله‌ای به زندان افتادند، اکثر نمایندگان مجلس ششم، برای مجلس هفتم رد صلاحیت شدند، امید جامعه هم دود شد و در سال ۱۳۸۸ که موج جدید اصلاح‌طلبی به خیابان‌ها آمد و رهبری جنبش سبز پای کار بود و ۱۳ سال حصر - بدتر از حبس - را تحمل می‌کند دیگر، مجلس از مقوله‌ی اصلاح‌طلبی تأثیرگذار خارج شد. انتخابات مجلس

دوازدهم، این امر را بهتر نشان داد.

از حدود ۱۳۷۲، طرفداران طرح «جمهوری اسلامی ایران» تقریباً با دست باز و امکانات فراوان «ایران»؛ به اجرای هرچه سریعتر و گسترده‌تر طرح «جمهوری اسلامی ایران» پرداختند. به لحاظ ایدئولوژیک^۱، ساختاری، فرهنگ‌سازی، مالی، تشکیلاتی، شبه‌قانونی و ابزار سرکوب و... هم خود را مجهز کردند و هم طرح «جمهوری اسلامی ایران» را منسجم‌تر و تهاجمی‌تر، عملیاتی کردند. از ۱۳۹۸ همه چیز مشهود شده است که حاکمان «جمهوری اسلامی ایران»، توانسته‌اند در فاصله‌ی ۱۳۷۲ تا ۱۳۹۸ مرزی روشن بین «ایران» و «جمهوری اسلامی ایران» را تثبیت کنند و با قلدری طرح بدون رضایت مردم ایران، را پیش ببرند و از نابودی امکانات ایران، خم به ابرو نمی‌آورند و نیازهای مشروع و قانونی «ایران» را نادیده بگیرند.^۲ و حتی قوانین مصوب مجالس قانون‌گذاری ادوار مختلف به نفع «ایران» را هم به نفع «جمهوری اسلامی ایران»، اجرا کنند.

چند مثال برای روشن شدن این تفکیک:

توسعه‌ی آموزش و پرورش و بهداشت و درمان، رشد و توسعه‌ی اقتصادی - فرهنگی - تمدنی، امنیت ملی، حفاظت و حراست از محیط زیست، تأمین حقوق مردم و حفاظت از مرزهای کشور از اهداف تعریف شده «ایران»، مانند هر کشور دیگری، هستند که یا کاملاً فراموش شده‌اند و در جهت نابودی آنها عمل می‌شود و یا بسیار کم‌رنگ و از روی ناچاری و ترس از فروپاشی ایران؛ رقیق و خفیف به آنها عمل شده است. شاخص‌ها آنقدر گویا، روشن و فراوان در دسترس هستند که احتیاجی به ذکر آنها در این مقال نیست، تطویل کلام می‌شود. مسوولین مستقیم هر بخش مملکت در ادوار مختلف به آن اذعان کرده‌اند. طرح‌های تحقیقاتی فراوانی در درون سازمان‌های عرفی «ایران» هم انجام شده‌اند، که مستند هستند و حکایت از نابودی منابع «ایران» دارند و بعضی از آنها هشدارهای خطرناک داده و می‌دهند.

۱. به فعالیت‌های رسانه‌ای و ساختاری آقای مصباح یزدی توجه کنید که ایدئولوژی جدیدی جایگزین ایدئولوژی - اسلام سیاسی - آقای خمینی کرد و گفت: «انتخابات و تفکیک قوا غیراسلامی است».

۲. به فعالیت‌های مدنی و قانونی و اعتراضات خیابانی معلمان، کارگران، بازنشستگان، مال‌باختگان، پرستاران، پزشکان، کشاورزان و... توجه شود که بعضی از آنها بیش از ده سال است که درخواست اجرای قوانین مصوب را دارند ولی با کمال پرویی به آن توجه نمی‌شود ولی «احتیاجات» نهادهای «جمهوری اسلامی ایران»، فوراً تأمین می‌شوند. هزینه‌های راه‌پیمایی اربعین، نیازهای ارزی سپاه قدس، مراسم‌های تشییع و جشن‌های متعدد و... از آن جمله‌اند.

از آن طرف بخش اعظم امکانات مالی نجومی «ایران» در این ۴۵ ساله، برای عملیاتی کردن «جمهوری اسلامی ایران» به خدمت گرفته شده‌اند. آن بخشی از قانون اساسی تبلیغ و اجرایی می‌شود که به نفع طرح «جمهوری اسلامی ایران» باشد و آنچه مربوط به «ایران» می‌شود به محاق و فراموشی رفته‌اند و آشکارا نقض می‌شوند. ثروت‌های «ایران» با اشکالی پیچیده، شبه‌قانونی به مخازن «جمهوری اسلامی ایران» منتقل می‌شوند، از جمله «خصوصی‌سازی» صنایع بزرگ ایران که در صد سال گذشته ایجاد شده‌اند و ملی کردن بدهی‌های نجومی بانک‌های سازمان‌های نظامی و دستبرد واضح و مستمر به بودجه‌های سالانه «ایران». و اختصاص آنها به نهادهای تقویت‌کننده طرح «جمهوری اسلامی ایران».

طرح «جمهوری اسلامی ایران» چیست؟

مدیر این طرح و سخنگوی آن شخص آیت‌الله خامنه‌ای هستند^۱ که واضح؛ اهداف طرح

۱. آیت‌الله خامنه‌ای نه تنها سخنگوی و طراح این طرح بوده و هستند که برای تحقق آن تدارکات و تمهیدات بسیار گسترده‌ای را از اوایل دهه ۱۳۷۰، انجام داده‌اند. از جمله:

۱-۱- ایجاد ساختارهایی موازی با ساختارهای عرفی ایران که از انقلاب مشروطه به تدریج شکل گرفتند. منابع مالی مستقلی را در ۹ نهاد مالی وابسته به بیت بتدریج متمرکز کردند که نه حساب و کتاب آنها اعلام می‌شود و نه مالیات پرداخت می‌کنند. دو نهاد تازه تأسیس «ستاد اجرایی فرمان امام» و «قرارگاه خاتم‌الانبیاء» که اولی در تصاحب اموال مردم مهاجر و بی‌صاحب و دومی در اجرای پروژه‌های صنعتی بیشترین امکانات را به دست آورده‌اند. بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، بنیاد ۱۵ خرداد، آستان قدس رضوی، موقوفات قم و شهرری و هزاران واحد صنعتی و تجاری و خدماتی تأسیس شده و وابسته به این نهادها، منابع عظیمی را تصاحب و جذب کرده‌اند.

۱-۲- در پدیده‌ی «خصوصی‌سازی» و در واقع «خصوصی‌سازی»، طبق تحقیق ارزشمند آقای بهمن احمدی امویی، مبلغ یکصد میلیارد دلار (با کمترین تخمین و عدم اطلاع از جزئیات معاملات) از منابع عمومی - مالکیت دولت عرفی - به نهادهای وابسته به رهبری منتقل شده است. بیش از ۹۰ درصد این واگذاری‌ها در ۸ سال دولت احمدی‌نژاد اتفاق افتاده است شیوه‌ی قیمت‌گذاری و نحوه‌ی واگذاری کاملاً غیرعرفی و غیرقانونی بوده است.

۱-۳- از منابع عمومی - بودجه‌های سالانه - بخش اعظم بودجه به نهادهای مذهبی، تحقیقاتی، خدماتی اختصاص می‌یابد که در راستای اهداف طرح «جمهوری اسلامی ایران» می‌باشند. روحانی یک بار گفت که دوسوم بودجه در اختیار دولت و مجلس نیست.

۱-۴- در پدیده‌ی صندوق‌های قرض‌الحسنه و بانک‌های نظامی منابع عظیمی از مردم صرف ملی کردن بدهی‌های این نهادها شده (به تحقیق دیگری از آقای احمدی امویی در این زمینه و سخنرانی اقتصاددان دلسوز آقای دکتر راغفر مراجعه کنید).

۱-۵- «مولدسازی» که می‌توان آن را آخرین میخ بر تابوت «منابع ایران» نامید در سال ۱۴۰۰ تحت عنوان

را بارها، بر شمرده‌اند. هدف نهایی ایشان از طرح، «ایجاد تمدن اسلامی» و تحویل آن به امام زمان است. سخنگو و مدیر طرح بارها گفته‌اند که هدف و تکمیل «طرح جمهوری اسلامی» از مراحل:

- انقلاب اسلامی،
- نظام اسلامی؛ با ویژگی ولایت مطلقه‌ی فقیه در «ایران»،
- دولت اسلامی،
- جامعه اسلامی و
- تمدن اسلامی، می‌گذرد.

متن «بیانیه گام دوم انقلاب» به امضای آیت‌الله خامنه‌ای در ۲۲ بهمن ۱۳۹۷ منتشر شده است (Khamenei.ir) در این متن آقای خامنه‌ای نوشته است که: «آرمان بزرگش [انقلاب] ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواحنا فداه) است.» مرحله نهایی عملیاتی طرح «جمهوری اسلامی ایران» نامشخص و نامتعین و ناپیداست، ظهور امام غایب. کی؟ کسی نمی‌داند!

انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پیروز شد. حکومت اسلامی با ابزارهای (قانون اساسی، ولایت فقیه، ساختارهای مستقل از «ایران»، منابع مالی عظیم، ایدئولوژی مستقل از کل قانون اساسی، حدود ۴ تا ۵ میلیون انسان پیوسته‌ی ارگانیک به طرح «جمهوری اسلامی ایران» و...) محقق شده. در شرایط امروز و پس از تحولات ده‌ها سال گذشته، این حکومت یا نظام، موازی و مستقل از ساختارهای عرفی «ایران» است. چیزی است جدا و مستقل. از امکانات «ایران» استفاده

«تحقق اصلاح ساختار بودجه»، مجوز فروش اموال عمومی به هیأتی واگذار شد که با فرمان رهبری «اعضای هیأت نسبت به تصمیمات خود در موضوع این مصوبه از هرگونه تعقیب و پیگرد قضایی مصون هستند و مجریان تصمیمات این هیئت نیز در چارچوب مصوباتی که هیأت تعیین کرده است از همین مصونیت برخوردارند». در کشورهایی مثل ایران که فساد مالی - اداری - قضایی رایج است، چنین مصونیتی بسیار عجیب می‌باشد، مگر اینکه هدف اصلی انتقال ثروت از بخش عمومی به بخش خصوصی باشد. و بریز و پپاش و فساد و رشوه و اختلاس و... اهمیت نداشته باشند.

۱-۶- ساختارهای متعدد، تبلیغاتی، مذهبی، امنیتی، فرهنگی و... از بودجه عمومی ایجاد شده‌اند. که اهداف طرح «جمهوری اسلامی ایران» را دنبال می‌کنند.

۱-۷-...

مجموعه این عملکردها در راستای به خدمت گرفتن منابع «ایران» و تقویت «جمهوری اسلامی ایران» عملاً طراحی و اجرا شده است.

می‌کند ولی ساز خود را مستقل از منافع ملی، مصلحت ملی و مردم ایران، می‌نوازد. به زعم آقایان؛ دولت اسلامی در دوره اول احمدی‌نژاد شکل گرفت و از دوره دوم و دوران آقای روحانی ضربه خورد و روند رو به رشد آن کند شد و در دوران آقای رئیسی با شتاب و وحدت همه‌ی دوستان و معتقدان به «جمهوری اسلامی ایران»، در حال تحقق است.^۱

به زعم آقایان؛ ساخت «تمدن اسلامی» شروع شده و در حال تکمیل و تثبیت آن می‌باشند. همه‌ی امکانات ممکن که در «ایران» وجود دارد؛ در راستای تحقق این تمدن به خدمت گرفته شده است که به طور استعاره به آن؛ «قله» هم گفته می‌شود. مدیران «طرح» با منابع به خدمت گرفته شده و با وجدانی راحت و زبانی صریح و ابزار سرکوب عنان گسیخته و شبه‌قانونی مردم «ایران» و سوءاستفاده از اسلام و تشیع، به خیال خودشان، در حال تحقق «تمدن اسلامی» یعنی رسیدن به «قله» هستند. مدیران این طرح، مانند مدیران هر طرحی، فقط متمرکز هستند بر اجرای آن. عده‌ای از دلسوزان «ایران» مرتباً و برای ده‌ها سال فریاد می‌زنند که منابع ملی، نابود می‌شوند، ایرانیانی که مغز و سرمایه و تخصص و کاربلدی دارند، فرار می‌کنند، زیستگاه ما «ایران» غیر قابل سکونت می‌شود ولی مجریان طرح «جمهوری اسلامی ایران» نه گوش شنوا دارند و نه اراده و زبان پاسخگویی. با ابزار سرکوب گسترده‌ی تدارک شده و نیروی تربیت شده (نیروهای اطلاعاتی - امنیتی - نظامی - انتظامی، قوه قضائیه، لباس شخصی‌ها و حتی اراذل و اوباش)، تبلیغات گسترده‌ی مدرن و سنتی و... و با شتاب، طرح را اجرا می‌کنند تا خود را به «قله» برسانند.

اگر فقر و فساد و تبعیض و فحشاء و اختلاف طبقاتی و فرار مغزها و سرمایه‌ها و نابودی محیط زیست و تخاصم با بخشی از جهان و... خطرناک هستند و دارند «ایران» را تهدید به نابودی می‌کنند، مدیران طرح «جمهوری اسلامی ایران»، پاسخ می‌دهند که «نگران نباشید به قله که رسیدیم همه چیز حل می‌شود.» تحمل کنید، مثل یمنی‌ها، لنگ ببندید و با نان خشک بسازید، به جای پروتئین و میوه، اشکنه بخورید، به قله که رسیدیم، خواهید دید که همه‌ی رفتاری‌ها حل خواهند شد. سراب را آب می‌بینند و می‌خواهند که مردم، همه، سراب را آب ببینند!

۱. آقای سیدمحمد مهدی میرباقری در کتاب عصر جدید، خوانشی از مفاهیم و راهبردهای بیانیه گام دوم رهبری، ادعا می‌کند که نصف دولت اسلامی محقق شده است. (ناشر: تمدن نوین اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۴۰۱)

ثقل مناقشه کجاست؟

طرفداران «ایران» از روی وظیفه ملی، شهروندی و قانونی خود از «ایران» دفاع می‌کنند، از پدیده‌ای عینی، ملموس، تاریخی، تمدنی، شناخته شده در جهان که چون شمع روشن و یا مثل یخ در آفتاب تموز، آب می‌شود. و همه چیز آن به هدر می‌رود. طرفداران «جمهوری اسلامی ایران» از «قله» ایی سخن می‌گویند که کسی آن را نمی‌بیند، نمی‌شناسد، موهوم است. این طرح، همانطور که گفته شد، بدون رضایت مردم «ایران» طراحی، تدارک و اجرا می‌شود. از این گذشته، توجیه آن در یک سازوکار مدرن و عرفی و قانونی بیان نشده است. طراحان و عاملان این طرح فقط با زور و خرج منابع مادی «ایران»، آن را بدون رضایت و تصویب مردم «ایران» به پیش می‌برند هر مانعی و رادعی را با روش‌های مختلف از سر راه برمی‌دارند. همه چیز «ایران» را اعم از منابع مالی، انسانی، سرزمینی، فرهنگی، تمدنی و... خرج و صرف تحقق طرح «جمهوری اسلامی ایران» یا «تمدن اسلامی» یا رسیدن به «قله» می‌کنند. «قله» ای که ناپیداست. نه طرفداران از آن تعریف موجزی دارند و نه مخالفین از آن چیزی می‌دانند. آقای محسن رضایی که در مواردی صریح‌تر از دیگران سخن می‌گوید و به عواقب سخنانش هم توجه ندارد، تفاوت «ایران» و «جمهوری اسلامی ایران» را به شکلی مجمل و البته با دستکاری‌های خود ولی قابل فهم بیان می‌کند:

در دهه اول انقلاب دو اندیشه در اداره کشور شکل گرفت:

- * اندیشه حکم‌روایی مردم (به عنوان یک اندیشه اصیل، بومی، تحول‌گرا و انقلابی، کم‌هزینه و پرستآورد) که نماد آن آزادی خرمشهر بود.
- * اندیشه حکم‌روایی محفلی (کپی‌برداری‌شده، ناسازگار با بوم، غیرتحول‌گرا، پرهزینه و کم‌دستآورد) مهمترین نتیجه آن، برجام.
- * حکم‌روایی مردمی، تحول‌گرا به تأسیس نهادهای مردمی برآمده از انقلاب پرداخت و

* حکم‌روایی محفلی، وارداتی به حفظ رویه‌ها و نظامات اداری با پاک‌سازی آنها از نماد ظاهری رژیم سابق بسنده کرد.

* رهبر انقلاب، الگوی حکم‌روایی مردمی - تحول‌گرا را در پیش گرفتند. در اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ در حالی که انتظار می‌رفت اندیشه حکم‌روایی مردمی و نظام تحول‌گرا در همه نهادهای رسمی مبنای کار قرار گیرد، چنین نشد و لذا برای بار دوم اندیشه‌ای در اداره کشور به وجود آمد که به مدت ۳۰ سال ادامه

یافت. یعنی از ۶۸ تا ۹۸. در اواخر دهه ۱۳۶۰ و اوایل دهه ۱۳۷۰ اندیشه حکم‌روایی محفلی با ادبیات جدید و متفاوت با اندیشه حکم‌روایی مردمی در دهه اول انقلاب در حوزه‌های فرهنگ و اقتصاد آغاز به کار کرد. مقام معظم رهبری چند بار نهیب زدند. در ادامه آقای محسن رضایی، خوشبختی خود را چنین بیان می‌کند:

خوشبختانه موجی که در سال اول گام دوم انقلاب، با رستاخیز شهادت حاج قاسم سلیمانی آغاز شده و در انتخابات مجلس یازدهم ادامه یافته است، می‌تواند سرآغاز ظهور یک اندیشه و جریان مردمی و حرکت اصیل و تحول‌گرای بومی باشد. اتکای هرچه بیشتر به توان داخلی و مدیریت مردمی تحول‌گرا و تحقق ایده‌های اخراج امریکا از منطقه، چه از درون اقتصاد و فرهنگ کشورها و چه از بعد دخالت در سیاست داخلی کشورهای منطقه، شعار اصلی این تحول جدید است (سایت دیده‌بان از دیدار محسن رضایی با دانشگاهیان. نقل از کتاب چگونه می‌توان یک کشور را دزدید. بهمن احمدی امویی)

ملاحظه می‌شود که «قله» از دید آقای محسن رضایی؛ «اخراج امریکا از منطقه، چه از درون اقتصاد و فرهنگ کشورها و چه از بعد دخالت در سیاست داخلی کشورهای منطقه» می‌باشد. ممکن است آقای رضایی متوجه پیامدهای این تفکر نباشد ولی «هدف»، و در واقع سراب طرفداران «جمهوری اسلامی ایران» را بیان کرده است. کاری ناشدنی، اتوپیایی، انباشته از توهم. چیزی شبیه طرح ایشان برای پیروزی در پایان جنگ ایران و عراق. و عکس العمل معروف آیت الله خمینی به آن. و گروگان‌گیری برای حل مشکلات اقتصادی! گرفتن چند میلیارد دلار به ازای هر گروگان. آقای سیدمحمد مهدی میرباقری در کتاب عصر جدید (انتشارات تمدن نوین اسلامی)، که توضیح مفاهیم و راهبردهای «بیانیه گام دوم» رهبری است؛ می‌گوید که انقلاب اسلامی باید «جامعه جهانی را برای عصر ظهور بیدار و آماده کند» (ص ۸۶) او تمدن اسلامی را در مقابل تمدن رقیب قرار می‌دهد و تأکید دارد که «این افق دست‌یافتنی از آرمان عصر ظهور است».

نتیجه‌گیری نهایی آنکه آنچه حاکمان «جمهوری اسلامی ایران» برای تحقق و انجام این پروژه می‌کنند به امید ظهور امام دوازدهم و طبق روایات اخباریون است، چیزی شبیه دوران صفویه که محمدباقر مجلسی معتقد بود که دولت صفویه به حکومت امام زمان

وصل خواهد شد.^۱ دیدیم که شاه سلطان حسین تاج سلطنت را بر سر محمود افغان نهاد. مشخصات «قله» هرگز گفته نشده و سراب است، بهشتی خیالی است. هیچ شواهد علمی، عینی، تاریخی در دنیای واقعیت بر آن صحنه نمی گذارد. چون بر پایه انتظار و ظهور مهدی متکی است که کسی قادر به پیش بینی زمان ظهور نیست. احتمال تکرار سرنوشت صفویه هم در جمهوری اسلامی کم نیست.

آینده‌ی مناقشه

از ۸۵ میلیون جمعیت ایران، حدود ۱۵ درصد طرفدار پای کار «جمهوری اسلامی ایران» هستند، از این جمعیت حدود ۴-۵ میلیون نفر رابطه‌ی ارگانیک - تشکیلاتی با طرح دارند که از منابع مالی - شغلی برخوردار هستند. بقیه ۱۵ درصد رابطه‌ی عقیدتی با «نظام» و طرح و روحانیت حاکم هم، دارند.

۸۵ درصد دیگر عمدتاً خاموش و آرام هستند و در مواردی استثنایی (انتخابات ۷۶، ۷۸، ۸۰ و تظاهرات جنبش سبز) خود را نشان می دهند. یک بخش اقلیت ولی فعال و معترض درون آن‌هاست که طرفداران گویای پای کار و مدافع واقعی «ایران» می باشند و در جنب و جوشند. اگر چه نسبت جمعیتی بالقوه با اختلاف فاحش به نفع «ایران» است ولی آن ۱۵ درصد - یا بخش ارگانیک آن (۴-۵ میلیون نفر) - قدرت، ثروت، تبلیغات و نهادهای «ایران» را هم کاملاً در اختیار دارند و توفیق آنها مبتنی بر همان قدرت - ثروت - تبلیغات، می باشد. بدون توجه به معترضین، به کار خود ادامه می دهند. سرکوب و قوه قهریه را به اشکال مختلف، و با منابع «ایران» برای سرکوب و مرعوب کردن اکثریت مردم ایران به خدمت گرفته اند.

این نامعادله، چیزی شبیه جوامع شبه پایدار (Metastable): آفریقای جنوبی دوران آپارتاید، ایران بعد از کودتای ۱۳۳۲، شیلی بعد از کودتای ۱۹۷۳ پینوشه، اندونزی بعد از کودتای سوهارتو، کامبوج خمر سرخ و... می باشد. علیرغم همه‌ی تفاوت‌های فراوانی که دارد. شباهت مشخص آن‌ها شبه پایداری و حکومت اقلیت سرکوبگر بر اکثریت حق طلب

۱. در دوران ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد دو کتاب به فارسی (دهه ۸۰ دهه‌ی ظهور) و عربی (احمدی نجاد و الثورة العالمیة المقبله) منتشر شده که خبر ظهور در دهه‌ی ۱۳۸۰ را می دهد. کسان دیگری گفته اند که آمریکا درصدد ترور امام زمان است و یا آیت الله خامنه‌ای جان امام زمان را نجات داده اند! این دفاعی است که از منجی عالم بشریت می کنند؟!

است. تبدیل این نامعاده شبه‌پایدار، سرکوبگر، متجاوز و به عبارتی کودتایی به یک معاده‌ی دموکراتیک، منطقی‌ی «ایران»، پایدار که حق مردم ایران است و در نهایت باید محقق شود؛ از چند مسیر نظری، ممکن است:

۱- با مبارزات مدنی، صنفی، خشونت پرهیز؛ شبیه کار گاندی، دکتر مصدق و ماندلا و... با تقویت جامعه‌ی مدنی و تضعیف تدریجی و ریزش حامیان و مدیران طرح «جمهوری اسلامی ایران»، در مقطعی از تاریخ، به دلیل ضرورت بقاء اصلح، تحولی به نفع «ایران» انجام خواهد شد. این روش کمترین هزینه را خواهد داشت. و چیزی شبیه تحول ۲۲ بهمن انقلاب ۱۳۵۷ خواهد بود و «ایران» با استراتژی درست و کارا در نهایت، پیروز خواهد شد. این روش طولانی، کند و منطقی و مدنی خواهد بود و با سابقه مثبت تاریخی مردم ایران (مشروطه، نهضت ملی، انقلاب ۵۷) سازگاری دارد. اگر حاکمان کنونی در فرآیند چالش بین «ایران» و «جمهوری اسلامی ایران» به عقلانیت باز گردند و همچون بریتانیا در هند استعماری و نظامیان در کره‌ی جنوبی، شیلی، اندونزی، تسلیم اراده‌ی اکثریت شوند یا در عمل امکان سرکوب مردم را نداشته باشند، همچون استعمار انگلیس در هند و رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی و کشورهای فوق‌الذکر، انتقال قدرت خیلی راحت‌تر و با هزینه‌ی کمتری انجام خواهد شد.

۲- جمعیت انبوه، مخصوصاً جوانان، خسته و ناامید از تغییر و اصلاح با طراحان و طرفداران طرح «جمهوری اسلامی ایران» و «سازندگان» تمدن اسلامی و رهروان به سوی «قله» درگیر یک اعتراض خشن و حتی یک جنگ مسلحانه می‌شوند. این پیش‌بینی، شبیه سخن مهندس بازرگان در دادگاه ۱۳۴۲ آریامهری است. که باز تکرار تاریخ است. البته شروع با جسوران این طیف خواهد بود و به مرور زمان ممکن است تعادل، به جهت «ایران» تا حدودی جابه‌جا شود. این روش بسیار پرهزینه، مخرب و بالفرض که طولانی شود و دخالت عوامل خارجی هم در این فرآیند مؤثر باشد و حمایت شود. نتیجه آن معلوم نیست که به نفع «ایران» باشد. ممکن است نتیجه‌ای چون نیکاراگوئه، ساندنیست‌ها، یا اتیوپی و یا «خمر سرخ» کامبوج از آن متولد شود. تجربه می‌گوید که جنگ و درگیری مسلحانه به ندرت به جامعه‌ی دموکراتیک تبدیل

می‌شود.^۱ ممکن است جامعه را بیش از پیش رادیکال و خشن کند و به نتیجه هم نرسد، مانند جنبش چریکی ایران در دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ که «منافعش» به حساب دیگران واریز شد. این درگیری خونین هم، ممکن است به نفع استعمارگران تمام شود. و در شرایط ایران به نظر نمی‌رسد که عاقبت به خیر شود.

۳- روش سوم، دخالت عامل سوم - خارجی - در این تغییر است. دخالت خارجی به دو شکل امکان وقوع دارد. یکی؛ چیزی شبیه سوریه، افغانستان، عراق و لیبی و تخریب و نابودی امکانات مادی، انسانی و توسعه‌ای «ایران». البته بدون دخالت نیروی زمینی. چیزی شبیه لیبی. تیکه پاره کردن ایران و سر برآوردن نیروهای متعدد و حتی تشکیل دولت‌های منطقه‌ای. در این شرایط فروپاشی ایران بسیار محتمل است. دومی شبیه الگوی مصر سیسی که رئیس‌جمهور منتخب اخوان‌المسلمین را با حمایت خارجی و کشورهای منطقه‌ای با یک کودتای نظامی، سرنگون کرد. در این روش روحانیت به حاشیه رانده خواهد شد و الگویی شبیه پاکستان^۲ در ۷۵ سال گذشته و مصر سیسی، جایگزین خواهد شد. کسانی هستند که با دستگاه‌های عامل در آمریکا و غرب ارتباط دارند و مرتباً سپاه پاسداران را تشویق می‌کنند که روحانیت را حذف و خود، چون سیسی و رضاخان قدرت را به دست گیرند، از خارج حمایت خواهند شد و مردم خسته از روحانیت، استقبال خواهند کرد. نمی‌توان پیش‌بینی کرد که کدام روش عملیاتی خواهد شد، آثار و شواهدی از همه‌ی روش‌ها دیده می‌شود، اکثر مردم طرفدار «ایران» به روش اول می‌اندیشند ولی تحقق آن معلوم نیست. که با چالش‌های جدی از طرفداران الگوهای دیگر روبرو نشود. عوامل متعدد دخالت‌کننده در نامعادله کنونی تأثیرگذار هستند. در روش اول؛ طرفداران «ایران» اگرچه بیشتر می‌باشند ولی منسجم و تشکیلاتی نیستند و از وجود یک نظریه‌ی راهبردی و رهبری معتدل و عملیاتی، محرومند. طرفداران روش دوم، اگرچه در حالت کمون بسر می‌برند و پتانسیل اقدام بیشتری دارند و هر لحظه ممکن است دست به کار شوند، می‌جوشند و می‌خروشند، آتش زیر خاکستر هستند تا کی خروش کنند؟ طرفداران روش سوم، هر

۱. خشونت رایج در مردم جامعه که در واقع یک نوع شبه‌بیماری است که بخشی از جامعه به آن دچار شده، یک چشم‌انداز عاقبت به خیر و دموکراتیک را نوید نمی‌دهد.

۲. رهبران پاکستان در ۷۵ سال گذشته یا کشته شده‌اند یا به تبعید رفته‌اند و یا به زندان افتاده‌اند. ارتش هم هر وقت لازم دیده کودتا کرده.

دو نوع آن، هرچند طرفداران آنها، مشتاقانه و وسیع از خارج کشور تبلیغ می‌کنند، و سعی در جلب عامل خارجی دارند ولی هنوز عامل خارجی تصمیم قطعی خود را نگرفته است. به حرف آنها گوش می‌کنند ولی اعتبار عملیاتی نمی‌دهند. بخشی از نهادهای کشورهای خارجی با آنها ارتباط مالی و مشورتی دارند ولی تاکنون صبر و انتظار را ادامه می‌دهند، منتظر فرصت هستند تا تصمیم بگیرند. یا به قول کیسنجر: جمهوری اسلامی ایران، «خود مخرب» است، به آن کاری نداشته باشید، خودش، خود را تخریب می‌کند، پای‌بند هستند و در بعضی موارد مقدماتی را فراهم می‌کنند. اسرائیل و بخشی از صهیونیست‌های مسیحی کوشش می‌کنند که آمریکا را با ایران وارد یک جنگ مخرب کنند. این احتمال وجود دارد.

تذکر واجب

طرفداران و مجریان طرح «جمهوری اسلامی ایران»، چون به منافع «ایران» نمی‌اندیشند و در توهم و «آرمان»‌خواهی، زیست می‌کنند، ممکن است هم‌چون دیکتاتورهای معروف تاریخ تا آخرین نفس، کارشان را ادامه دهند و چون متکی به ایدئولوژی «تجبر مقدس» خود می‌باشند، از اعتماد به نفس تجاهلی بر خور دارند و چون به تصادف و اتفاق و «ظهور منجی» نمی‌اندیشند و تعقل و «ایران» را نادیده می‌گیرند، دست‌آوردهای اندک مقطعی آنها را فریب می‌دهد، ممکن است تا تحویل زمین سوخته به اجرای طرح «جمهوری اسلامی ایران» ادامه دهند. از کشتار و زندان و تجاوز به نوامیس مردم^۱ و فساد گسترده مالی - اداری^۲ هم در عین حال که عامل آن هستند، نگران نیستند متأسفانه در «جهل مقدس» به «توهم رسیدن به بهشت» و انتظار به «ظهور ناجی» و مزه‌ی قدرت و ثروت و منزلت و پیوند با مافیاهای متعدد و متنوع از خود بیگانه شده‌اند. شبیه «جن‌زندگان» عمل می‌کنند. به سخنان ارشدترین مسئولان آنها که گوش کنید، جن‌زدگی (Alienation) را می‌بینید. کار و تبلیغات آنها

۱. گزارش ۱۲۰ صفحه‌ای «عفو بین‌الملل» که تجاوز جنسی به ۴۵ نفر را مستند کرده و با سکوت «جمهوری اسلامی ایران» مواجه شده است، اوج پلیدی و رذالت سیستماتیک را در ۱۷ استان در سال ۱۴۰۱، جنبش زن - زندگی - آزادی، نشان می‌دهد.

۲. جمله‌ای از آقای دکتر صادقی نقل شده که بسیار صریح و عمیق هم فساد و هم حامیان «جمهوری اسلامی ایران» را تبیین می‌کند. و آن این است که: «در جمهوری اسلامی نمی‌توان با فساد مبارزه کرد، چون مبارزه با فساد موجب فروپاشی می‌شود.» معنی این سخن این است که متأسفانه مفسدین جمهوری اسلامی را نگهداشته‌اند.

شباهت‌هایی با تبلیغات «تمدن بزرگ» آریامهری دارد. با این تفاوت که مبلغ آن تمدن بیشتر خود آریامهر بود و کارشناسان به دلیل فهم و شعور خود و جن‌زدگی شاه آن را تبلیغ نمی‌کردند ولی در «جمهوری اسلامی ایران»، خیلی از عوامل اصلی و فرعی در این تبلیغات حریصانه مشارکت دارند. چون استالین، صدام، قذافی، محمد رضاشاه و... به سخن دلسوزان بی‌اعتنا هستند و قصد بازگشت و اصلاح مسیر را ندارند. ممکن است همه چیز «ایران» را به نابودی به کشانند. سابقه‌ی ۴۵ ساله نشان می‌دهد که استعداد این کار را دارند. در چنین شرایطی که «جهل مقدس»، منابع مالی «ایران»، اراده‌ی سرکوب و کشتار، نیروهای تشکیلاتی - عقیدتی منتفع و مطیع؛ آرزوی «ظهور» در خدمت آنهاست، طرفداران «ایران» مسئولیت بیشتری دارند. داستان حضرت علی و مناقشه‌ی دوزن در مورد یک فرزند می‌باشد. مبارزه‌ی مدنی خشونت پرهیز را باید فعال و گسترده‌تر کرد. مبارزه را از حیطه‌ی فعالان سیاسی و نخبگان فکری و فرهنگی به بدنه‌ی انبوهی جامعه؛ کارگران، معلمان، دانشجویان، اصناف، بازنشستگان و... گسترش داد.

بلوک قدرت «ایران» را در مقابل بلوک قدرت «جمهوری اسلامی ایران» توانمند ساخت. برای تحقق این امر، ایرانیان طرفدار دخالت خارجی باید دست از ایده‌ی وابستگی خود بردارند و به مردم توجه کنند، لابی‌های وزارت‌خانه‌های جنگ و امنیت و سیاست‌های خارجی و اتاق‌های فکر نظام سرمایه‌داری و بودجه‌های تحقیقاتی این نهادها را کنار بگذارند، به امکانات مادی و معنوی طرفداران «ایران» فکر و عمل کنند. به خود، یعنی «ایران» اتکاء کنند، امید به غیر در سیصد سال گذشته نتیجه‌ی خوبی نداشته است در کودتاهای ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ و نقش استعمارگران در دوره‌ی قاجاریه سرانجام آنها را دیده‌ایم. گرفتاری ما در شرایط کنونی هم نتیجه آن وابستگی‌ها و عملکردهاست.

اگر از انقلاب ۱۳۵۷ بخواهیم عبرت بگیریم و هوشمندی به خرج دهیم، تحولات این ۴۵ ساله را باید دقیق‌تر بشناسیم. ساختارها و مکانیسم‌های تشکیلاتی و عملیاتی طرفداران طرح در حال اجرای «جمهوری اسلامی ایران» را با دقت و اطلاعات موثق بررسی کنیم. نیروهای «ایران» را جمع و فعال کنیم.

به طرفداران؛ خشونت و ترورهای مقطعی و بمب‌گذارهای کور، بگوییم که شما آب در آسیاب طرفداران «جمهوری اسلامی ایران» می‌ریزید. خشونت و سرکوب را تقویت و توجیه می‌کنید. دلیل مقتضی وجود ندارد که با کار شما؛ این «نامعادله» به «معادله» تبدیل شود.

از انقلاب مشروطه - به جز دوره‌ای محدود در صدر مشروطه و ۲۸ ماه حکومت مصدق - عوامل خارجی و سرکوب‌گران داخلی نگذاشته‌اند که «مشروطه» محقق شود. حال با تجربه‌ی حدود ۱۲۰ ساله بی‌ایند با اتکای به مردم ایران و درایت و مآل‌اندیشی نخبگان خودمان در پی تحقق «مشروط» کردن قدرت باشیم از سلطنت وابسته‌ی و استبدادی ۵۷ ساله پهلوی‌ها، مصنوعی و با کتمان و تحریف؛ مشروطه نسازیم. مشروطه آن کار عمیقی بود که روشنفکران آن زمان پس از ده‌ها سال کار و تقلا، قانون اساسی و مجلس اول را محقق کردند و مبارزین ملی استبداد صغیر را برانداختند و مشروطه را از استبداد نجات دادند و مصدق توانست ۲۸ ماه آن را تا حد مقدور زنده و اجرایی کند، نه ۵۷ سال حکومت پهلوی‌ها. امروز عبرت از این ۱۲۰ سال، به ما می‌آموزد که دو تجربه موفق داریم؛ قانون اساسی مشروطه سکولار (۵۲ اصل) و نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق که سعی داشت در چارچوب مشروطه، «قدرت» و «سیاست» و «نفت» را ملی کند. این راه روشن ماست. «موازنه‌ی عدمی» مدرس و «مبارزه‌ی منفی» مصدق کارسازند. استقلال ایران جدی است. استقلال در عین تعامل سازنده با جهان، با همه‌ی کشورها در چارچوب منافع و مصالح ملی ایران.

استراتژی درست چیست؟

در شرایط کنونی با تصویری هر چند مجمل و مختصر که از شرایط و گروه‌ها و الگوی‌های بالقوه و بالفعل بیان شد، اگر بخواهیم «ایران» را فعال و پایدار کنیم و از شر «جمهوری اسلامی ایران» رها شویم و ایران در مسیر توسعه‌ی پایدار قرار گیرد باید یک استراتژی؛

✱ فراطبقاتی،

✱ فرامذهبی،

✱ فراقومی،

✱ فراخارجی؛

در پیش گیریم. «ایران» دارد می‌میرد، از بین می‌رود، چون شمع روشن، روغن آن می‌سوزد. هدف و استراتژی باید زنده کردن «ایران» توسط همه‌ی ایرانیان باشد. این هدف و استراتژی؛ مشروع، قانونی و حق شهروندی ماست. در این مرحله؛ منافع طبقاتی، مذهبی و قومیتی ایرانیان را در «باز پس گرفتن» ایران ببینیم. همه‌ی فعالیت‌ها را در راستای «ایران» بسیج کنیم.

جبهه اصلاحات که امروز به جگر ذلیخا تبدیل شده و گروهی به دنبال «کشف روزنه» هستند و گروهی دغدغه منابع اقتصادی خود را دارند و گروهی که به امکانات قبل از ۱۳۸۸ خود، اشک می‌ریزند و جوانان رادیکالی که از همه چیز سرخورده شده‌اند، به اتحاد برگرداند و به دنبال منافع «ایران» باشند.

پهلوی دوستانی که می‌خواهند «حکومت خسروانی»، خلق کنند، چیزی که نه مقدور است و نه مفید به باز پس گرفتن ایران بیاندیشند.

ایرانیانی که در داخل و خارج به امام‌زاده‌های آمریکا و ناتو، دخیل بسته‌اند به اتحاد ایرانیان بیاندیشند. مبلغین تحریم‌های غرب که بیش از تحمل، مردم را نحیف کرده‌اند و در عین حال حاکمان را فربه ساخته‌اند، حتماً به نفع مردم و «ایران» نیست، دست از آن بردارند. و شما، حامیان «جمهوری اسلامی ایران» تا کی می‌خواهید از منابع «ایران» علیه اکثریت مردم، خرج «جمهوری اسلامی ایران» کنید؟ تحریم و قاچاق کالا و ارز و مواد مخدر را دست مایه قرار دهید؟ تا کی سرکوب و کشتار مردم عادی و معترض را می‌خواهید در مسیر تداوم منافع خود قرار دهید؟ روسای شما راه و چاره‌ی فرار را می‌دانند، در دوران سخت، اکثریت مدافعان این راه را تنها خواهند گذاشت. به «ایران» برگردید با خواهران و برادران هم‌وطن همراه شوید. کشت و کشتار و سرکوب و تجاوز را بس کنید. در تنازع با هموطنان به جایی نخواهید رسید، به دنبال آشتی ملی و تفاهم ملی باشید، به دنبال راه و روشی باشید که کینه‌ها و دشمنی‌ها - همچون هند و آفریقای جنوبی - بخشیده شوند و همه، با هم، «ایران» مخروبه و در حال احتضار را زنده کنیم. نشاط را به آن بازگردانیم. ایران را در مسیر توسعه و شکوفایی قرار دهیم.

حکومت ولایی

بر خلاف تبلیغات گسترده، حکومت ولایی منحصر به ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ نیست. علاوه بر انواع حکومت‌های ولایی باستانی؛ در دنیای مدرن، به ویژه پس از انقلاب ۱۹۱۷ شوروی این نوع حکومت هم بازسازی و رسم شد. سمبل ولایت مارکسیستی، استالین، مائو و پوت و... هستند. در ایران پادشاهان استبدادی همیشه حکومت ولایی داشته‌اند. و حکومت ولایت فقیه یک نوع شبیه‌سازی از سلطنت تاریخی است. فقط «ظل الله» به «ولایت الله» بر روی زمین تبدیل شده است. پس از ۱۹۲۰ و برآمدن رضاخان این نوع حکومت ولایی با پوششی مدرن و فریبنده بازسازی شد. انقلاب مشروطه،

ضدحکومت‌های ولایی بود که در ۱۲۸۵ منشور آن امضا شد. در ایران عقب‌مانده، حکومت مشروطه را استعمارگران در راستای منافع خود نمی‌دیدند. استعمارگران در حکومت‌های ولایی شوروی و چین به دلیل ماهیت مردمی انبوه و قدرت این انقلاب‌ها می‌دانستند که باید منتظر گذشت زمان باشند و کاری از آنها در مقاطع ۱۹۱۷ و ۱۹۴۹ ساخته نبود به هنگام فروپاشی شوروی به هدف خود رسیدند. پوتین و الیگاشی پس از فروپاشی شوروی، ایجاد شد. در کشوری مثل ایران که به لحاظ تاریخی، عقب‌مانده و به لحاظ تشکیلاتی، مشروطه‌خواهان ضعیف بودند و یک نیروی نهفته ضدمشروطه‌ی قوی، به نام روحانیت وجود داشت که استعمار آنها را خوب می‌شناخت؛ پس از مشروطه، حکومت ولایی با اتحاد روس و بریتانیا، بازسازی شد و وگ‌های پهلوی «بنیان‌گذاران ایران نوین» نام گرفتند.

بعد از ۱۹۲۰ (۱۲۹۹)، رضاخان را آوردند که حکومت ولایی را در مقابل حکومت مشروطه ایجاد و مشروطه را بلاموضوع کند. اکثر روحانیون هم او را کمک کردند - به جز مدرس و.... بعد از ۱۳۱۰ رضاشاه به سمت تحکیم حکومت ولایی خود رفت و در مورد روحانیون ناسپاسی کرد، چون آنها را فریب داده بود و موفق هم شد. قبله‌ی خود را از بریتانیا به آلمان هیتلری، تغییر داد. مناسبات جهانی و جنگ دوم جهانی طرح او را بهم زد. محمدرضاشاه را آوردند تا کنترل ایران در جهت منافع غرب را ادامه دهند. جامعه بعد از پایان جنگ به جنب‌وجوش درآمد. در زمان دکتر مصدق برای یک دوره کوتاه، ۲۸ ماهه، انقلاب مشروطه نصفه - نیمه زنده شد، استعمارگران و عوامل داخلی آنها و سکوت روحانیت قدرتمند، با کودتای ۱۳۳۲ توقف روند مشروطه را به انجام رساندند. از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۶ محمدرضاشاه مستمراً با حمایت و مشاوره‌ی استعمارگران که تجربه جنگ جهانی دوم و جنگ سرد را داشتند، حکومت ولایی خود را مستحکم‌تر کرد. و ما تا انقلاب درگیر یک حکومت کاملاً ولایی مطلق بودیم، نه تنها مردم که بعضی از کارگزاران حکومت هم این رفتاری را با وگ‌های خود، داشتند. امروزه، پس از گذشت ۴۵ سال، مسئولان و کارگزاران نظام شاهنشاهی مکرراً و اجماعاً حکومت ولایی محمدرضاشاه، را با ادبیات خود، تأیید و تبیین می‌کنند و مستندات ارائه می‌دهند. و آن را علت فروپاشی نظام پهلوی می‌دانند. اپوزیسیون ایران پهلوی در دوره‌ی انقلاب ۵۷ هم درصدد حکومت ولایی بودند، حزب توده از ۱۳۲۰، سازمان‌های کمونیستی تا ۱۳۵۷، سازمان مجاهدین خلق به رهبری رجوی هم پس از انقلاب، دنبال حکومت ولایی بود. حتی کسی مانند آقای بنی‌صدر هم چنین

می‌اندیشید و کل قدرت را می‌خواست.

انقلاب ۱۳۵۷ در ذات خود درگیری مشروطه - ولایی^۱ بود، نیروهایی که از انقلاب مشروطه در تحرک بسیار ضعیف و در کمون بودند، دوباره فعال شدند. از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به دلایل متعددی، ۲۸ ماه تعیین‌کننده داشتیم که با اشتباهات متعدد مشروطه‌خواهان و اراده‌ی کسب کل قدرت ولایت‌مداران، ولایت‌مداران پیروز شدند. از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تا امروز با شدت و ضعف و فراز و نشیب، حکومت ولایی؛ مرتباً، سیستماتیک، برنامه‌محور؛ توانست به لحاظ؛ ساختاری، ایدئولوژیک، منابع مالی، تشکیلاتی، نیروی انسانی، جبهه‌ی خود را برای توفیق حکومت ولایی، خالص سازد. مشخصاً از ۱۳۶۸ و رهبری آیت‌الله خامنه‌ای به تدریج و همراه با فراز و نشیب‌های متعدد؛ حکومت ولایی را حاکم مطلق، خالص و سرکوبگر و توانمند، ساخته‌اند. که در ۱۳۹۸ به قول خودشان، تکمیل شد. مجلسی یکدست و در ۱۴۰۰ رئیس‌جمهوری مطیع را آوردند.

ویژگی‌های حکومت‌های ولایی

علیرغم اختلاف شکلی حکومت‌های ولایی مدرن و سنتی، ویژگی‌های مشترکی دارند که عبارتند از:

۱- انحصار فردی ولایت، یک نفر باید ولی باشد و لاغیر، استالین، مائو، هیتلر، رضاشاه، محمدرضاشاه، و.... در اشکال دبیرکل، پیشوا، خدایگان شاهنشاه آریامهر(ظل‌الله)، ولایت مطلقه فقیه.

۲- رهبران انقلاب، به جز یک نفر، باید حذف شوند. ۹۵٪ کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی توسط استالین، سر به نیست شدند در چین همین اتفاق افتاد، حدود ۳۰ میلیون نفر حذف شدند و با تغییری که بعد از سال ۱۹۷۵ ایجاد شد، اوضاع فرق کرد. آینده‌ی چین هنوز معلوم نیست. مجدداً آقای «شی» درصدد بازسازی حکومت ولایی مادام‌العمر است. رضاشاه، از ۱۳۱۰ همه‌ی دوستان و مخالفان و معترضان و همراهانش را به دیار دیگر

۱. به نامه‌ی ارزشمند و استراتژیک آقای دکتر مصطفی رحیمی در دی‌ماه ۱۳۵۷ به آیت‌الله خمینی باید توجه جدی کرد. او نوشت: قدرت ستم است آن را باید بین تمام مردم تقسیم کرد تا همچون دارو مفید افتد و کسی مسموم نشود. اگر به یک گروه تعلق گیرد آن گروه را مسموم خواهد کرد. روحانیت حاکم مسموم شده است.

فرستاد. محمدرضاشاه آنها را حصر و منزوی و بازنشسته کرد و از ۱۳۴۲ به بعد نیروهای جدید مطیع وگلی و در چارچوب منافع امریکا را آورد.^۱ در انقلاب ایران، حذف مهندس بازرگان، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله قمی و اخیراً هاشمی رفسنجانی و حصر میرحسین، رهنورد و کروب، و حذف هزاران نفر از کارگزاران ۴۵ ساله‌ی گذشته، زندان‌های طولانی، کشتار در اتاق‌های بازجویی، کور کردن جوانان، کشتار در ۹۶، ۹۸، ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ و اعدام‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷. همه‌ی این حذف‌ها و کشتارها، پنهان نیستند، رسمی و علنی می‌باشند و پرونده شده‌اند. و برای تحقق طرح «جمهوری اسلامی ایران» آگاهانه و حسی، بوده و هستند و هنوز عاملان و آمران از آن دفاع می‌کنند که حکم خدا را اجرا کرده‌اند. اردوگاه‌های کار اجباری و اعدام‌های انبوه استالین و کوره‌های آدم‌سوزی هیتلر در راستای تحکیم حکومت ولایی بوده‌اند. به محتوا نگاه کنیم، تفاوت فرم‌ها ما را به اشتباه نیاندازد.

۳- اطرافیان وگلی باید مطیع محض باشند. همه چیز را از وگلی بدانند. سخنی بالای سخن ولی، یعنی مرگ و حذف، حداقل ساکت باشند و ظاهر را مراعات کنند. سخنی و نظری بالای سخن و نظر وگلی نیست. او فصل الخطاب است در شوروی؛ تدریس و بیان طرح تئوری نسبیت انشتاین و قوانین توارث برای ده‌ها سال ممنوع بوده است. چون با ماتریالیسم استالین در تضاد بوده‌اند. در دوران رضاشاه، اداره سانسور نامه‌های پستی را کنترل می‌کرد که کسی چیزی خلاف «ولی امر» نگوید. حامیان و مدیران او، با کوچکترین اظهار و ابراز شخصیت به دیار باقی می‌رفتند یا خودکشی می‌کردند و یا حداقل ساکت و آرام و زندانی می‌شدند. آمارها می‌گویند که رضاخان/ رضاشاه ۲۴ هزار نفر را کشته است. در زمان هیتلر، سانسور و کنترل به حد اعلا رسیده بود.^۲ سلام و علیک عادی مردم هم با نام هیتلر ادا می‌شد. در جمهوری اسلامی، «معجزات مذهبی» از بدو تولد وگلی ساخته و پرداخته می‌شوند تا ولی فقیه را خدایی سازند و کتب، فیلم‌ها، سناریوها، و... باید مجوز بگیرند، همه چیز باید کنترل شده باشد. استبداد و سانسور ابزار تحکیم همه‌ی انواع

۱. به گفته‌ی یکی از کارشناسان سازمان برنامه باید توجه کرد که به طعنه گفته «در کشور کارشناسی غیر از اعلی حضرت نمی‌باشد» که حکایت از مقابله‌ی محمدرضاشاه با نظرات کارشناسان مجرب آن دوره‌ی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی دارد.

۲. حتی با اعمال اجباری تولید مثل، نسل آریایی، ایجاد می‌کرد. جوانان آریایی را به روستاها می فرستاد تا زنان جوان را باردار کنند! ایرانیانی هم در این طرح مشارکت داشتند، چون آریایی بودند.

ولّی سازی‌ها، بوده است.

۴- مرتباً برای عظمت و خدایی ولّی تبلیغ شود. «پدر زحمتکشان جهان»، «رهبر کارگران جهان»، «کارگران جهان متحد شوید» و... القاب و شعارهای استالین بود. «آمریکا ببر کاغذی است»، «اندیشه مائو تسه دون، اندیشه‌ی رهایی زحمتکشان»،... «رضاشاه کبیر»، «سازنده‌ی ایران نوین» «شاهنشاه خدایگان آریامهر»، «ولّی امر مسلمین»، با معجزاتی خداگونه، القابی با ظاهر متفاوت ولی با محتوای یکسان هستند.

۵- ولایت مطلقه‌ها، تئوری دارند. کمونیسم جهانی، اصالت نژاد آریایی و خالص سازی این نژاد، اعتقاد به نظام پادشاهی ظل الهی، انقلاب سفید و حزب رستاخیز و ایجاد تمدن بزرگ، ذوب در ولایت، ایجاد تمدن اسلامی، حرکت به سوی «قلّه»، ظهور امام غایب، همگی؛ تئوری‌های حاکمان ولایی هستند. تشابه فوق العاده است. این آرمان‌ها برای پیروان معتقد جذاب هستند.

جوان گرایی حاکمان در دوره‌های ۵۷-۱۳۴۱ و از ۱۳۹۶ تاکنون

تاریخ بی رحم است. زیرا مستقل از وابستگی‌های فکری، طبقاتی، خویشاوندی و رفاقتی، قضاوت می‌کند، واقعیت انجام شده را جلوی چشم ما می‌گذارد. به ترس از حساسیت‌های حاکمان گذشته، توجه ندارد، چون دوران آنها گذشته و حضور ندارند. آنچه پس از ۱۳۴۱ اتفاق افتاد، تکنوکرات‌هایی را شاه به توصیه آمریکا به خدمت گرفت که گرچه تحصیل کرده و غرب دیده بودند با جامعه‌ی ایران و تاریخ ایران و اسلام آشنایی نداشتند. مقایسه کنید؛ حسنعلی منصور، هویدا، اکثر وزرای بعد از ۱۳۴۱ و آموزگار در دوران بحران را با علی امینی، عبدالله انتظام، فروغی، دشتی، مصدق، مدرس، دکتر صدیقی، و... همینطور مقایسه کنید، احمدی نژاد، حسن روحانی، رئیسی، وزرا و فرماندهان نظام کنونی را با مهندس بازرگان، آیت الله منتظری، مهندس موسوی، کروبی، مهندس سبحانی و... این جوان گرایی در دوران حکمروایی استالین در شوروی هم بوده است.

در ایران، «ولّی امر»، در این دو دوره، در دستگاه حکمرانی خانه تکانی می‌کند و نسل جوان را سرکار می‌آورد که مطیع و فرمانبردار مطلق باشند. در دوره ۵۷-۱۳۴۱ گرچه تقابل منافع آمریکا - انگلیس را هم شاه باید مراعات می‌کرد ولی سلیقه و خواست شخص خود را هم در اطاعت محض و مطیع کارگزاران در نظر داشت. آقای خامنه‌ای هم، پس از یک دوره مناقشه و کشاکش، به دوره‌ی «خالص سازی» می‌رسد و نسل جوان را به دستگاه

حاکمیتی وارد می‌کند که آشنایی نه تنها با تاریخ ایران ندارند که با تاریخ اسلام و تحولات انقلاب از ۱۳۴۱ هم ندارند. زبان فارسی را در حد روخوانی و خواندن دعا‌های معروف مذهبی و حتی عدد خوانی هم بلد نیستند! سخنرانی‌های بازرگان و منتظری و روسای جمهور، هاشمی، خاتمی و حتی روحانی را با احمدی‌نژاد و رئیسی مقایسه کنید. افت وحشتناک آشنایی با ایران و اسلام - و حتی واژه‌های بکار برده - را در جوانان جدید شاهد هستیم. همین قیاس را در سخنرانی‌های فروغی، مدرس، مصدق، علی‌امینی، انتظام، علاء،... با حسنعلی منصور، هویدا، آموزگار و... می‌توان دید.

با دید کارشناسی، جوان‌گرایی محض در نظام‌های سیاسی - در هر کشوری - عمر حاکمان را کوتاه می‌کند. خرابکاری‌ها، گاف‌دادن‌ها، خودبزرگ‌بینی‌ها، عجله کردن‌ها، حرص و آزها،... در این نسل جوان در مقابل مطیع و فرمانبرداری از «ولی امر»، نقش بیشتر و تعیین‌کننده‌تری دارد. این نیروهای جوان، ضمن اینکه در حد و شأن «ولی امر» نیستند و اطاعت و پیروی و مطیع بودن را می‌پذیرند ولی به ساختارهای جامعه و افکار عمومی مردم بیشتر و گسترده‌تر لطمه می‌زنند و در نتیجه عمر «ولی امر» و دوره‌ی حکمرانی او را کوتاه‌تر می‌کنند.

چرا در نظام‌های دموکراتیک؛ حاکمان، مسئولین دوره‌های قبلی را نه تنها کنار نمی‌گذارند، بلکه در اتاق‌های فکر و سازمان‌های مشورتی، تا آخر عمر آنها، از آنها استفاده می‌کنند و نهادهای فرهنگی و سیاست‌سازی به نام آنها تأسیس می‌کنند؟

رئیس‌جمهور حاکم در کشورهای دموکراتیک، و هر وزیری، با اسلاف خود ملاقات‌های دوره‌ای دارد و از تجربه و نظرات آنها بهره می‌برند و چرا در نظام‌های دیکتاتوری - از هر نوع آن - مسئولین گذشته نفی و طرد و سر به نیست و حصر و حبس می‌شوند؟ این نشانه عقب‌ماندگی این جوامع است. چه در روسیه و شوروی باشد، چه در عراق و لیبی و پاکستان و ایران مسلمان؟!

تقابل «ایران» و «جمهوری اسلامی ایران»

شرایط امروز ما، به لحاظ ساختار حاکمان و عملکرد سیاسی آنها، شبیه دوران استالین - برژنف شوروی، هیتلر آلمان، پول‌پوت کامبوج، صدام عراق، قذافی لیبی، سوهارتوی اندونزی، رضاشاه بعد از ۱۳۱۰، محمدرضاشاه بعد از ۱۳۴۲ و... می‌باشد. «ایران» اگر همه ما بپذیریم که باید حفظ شود و توسعه یابد، باید از این اختاپوس ضد «ایران»، رها شود و الا تهمه‌ی آن هم که باقی مانده؛ نابود خواهد شد. عقب‌نشینی از این ۴۵ سال، و یا فروپاشی

آنچنانکه عده‌ای آرزو دارند، اگر هم اتفاق بیافتد، پایان کار نیست. می‌تواند بدتر از این هم باشد. نیروهای اجتماعی؛ تخریب، از خود بیگانه و دگردیسی شده‌اند. نخبگان و سیاستمداران و روشنفکران و اصحاب هنر و فرهنگ نگرشی عمیق‌تر به جامعه و مردمی داشته باشند که در این ۴۵ سال، بسیار تغییر کرده‌اند. آن مردم اخلاقی، متحد، برادروش و ایثارگر سال‌های ۵۶ و ۵۷ و دوران جنگ با عراق، دیگر نیستند.

روحانیون ساکت، اصلاح‌طلبان متوهم و امیدوار به اصلاحات و اصلاح‌طلبانی که فقط مجوز فعالیت‌های اقتصادی خود را طلب می‌کنند، سلطنت‌طلبان برانداز و زنده‌کننده‌ی پهلوی‌ها و حکومت «خسروانی»، جمهوری‌خواهان مبارز، لیبرال‌های پرانرژی، نسل Z جان برکف، دانشجویان، کارگران، معلمان، پرستاران، پزشکان، وکلا؛ با اختاپوس هزار سر «جمهوری اسلامی ایران» لازم است که درگیری مدنی، خشونت‌پرهیز، بخشش‌گری و نه فراموش‌کاری و... را پیشه کنند تا از این بختک رها شویم و الا ممکن است، «ایران» با تمام امکانات و سوابق مثبت و تاریخی آن به سرنوشت خیلی از تمدن‌های تاریخ بشریت دچار شود و فروپاشی کند و اصلاً خدای ناکرده، به تاریخ بپیوندد. و اما، حامیان طرح «جمهوری اسلامی ایران»، شما همگی با حاکمان هم‌خون نشده‌اید حاکمان با ائتلاف با هزاران مافیای اقتصادی - سیاسی - فرهنگی - اطلاعاتی - امنیتی، حکمرانی می‌کنند و شما عمدتاً «ابزار» این سناریوی ضد «ایران» هستید. شما و خانواده‌هاتان هم جزء آسیب‌دیدگان، آینده خواهید بود. تقابل بین «ایران» و «جمهوری اسلامی ایران» با وضع موجود، خونین خواهد بود. شما می‌توانید از این خون‌ریزی، جلوگیری کنید یا حداقل آن را بسیار کاهش دهید.

نظامیان شاهنشاهی، در بهمن ۱۳۵۷، با هر طرح و هدفی که خارجی‌ها داشتند، این کار شجاعانه را کردند، و ارتش را مستقیماً از یک طرف خون‌ریزی خارج کردند، گرچه بعداً حاکمان جدید، ناسپاسی کردند. ولی شما قبل از آنکه به ورطه‌ی خونین تقابل بیفتید، فکری به حال «ایران» و خودتان بکنید تا «ایران»؛ ماندنی شود.

مبلغان تشدیدکننده تضادهای کاذب در رسانه‌های وابسته و حتی مستقل در خارج کشور، به نیروهای داخل ایران (روحانیون، نظامیان، اطلاعاتی‌ها و...) یکپارچه نگاه نکنید، آنها هم احساس‌های متفاوتی دارند، تفکیک خواهند شد، شماها سعی نکنید جلوی این تفکیک را بگیرید.

هزینه‌های چالش «ایران» - «جمهوری اسلامی ایران»

۱- نیروی انسانی:

۲۱۵/۰۰۰ نفر	* شهدای جنگ ایران و عراق ^۱
۵۰۰/۰۰۰ نفر	* مجروحین و شیمیایی‌ها، حداقل
۲۰/۰۰۰ نفر	* اعدامیان دهه ۱۳۶۰
۱۷/۰۰۰ نفر	* ترور شدگان دهه ۱۳۶۰ توسط سازمان مجاهدین خلق
۲۰/۰۰۰ نفر	* کشته شدگان در کردستان از دو طرف
۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر	* کشته شدگان در تصادف رانندگی ^۲
۵/۰۰۰/۰۰۰ نفر	* مصدومین و مجروحین تصادفات
؟	* جوانمرگی به علت آلودگی هوای شهرها
۱۰۰/۰۰۰ نفر	* فقدان واکسن در هفته‌های اول کرونا
؟	* مرگ معتادان مواد مخدر سنتی و صنعتی
۵۰۰/۰۰۰ نفر	* مجروح و مصدوم، جنگ و (حداقل)
۴-۶ میلیون نفر	* فرار مغر‌ها و نیروهای متخصص

۲- منابع مالی:

۴/۰۰۰ میلیارد دلار ^۳	* درآمدهای نفت و گاز و پتروشیمی
۲/۸۷۷ میلیارد دلار ^۴	* صدمات تحریم‌ها در نفت و گاز
؟	* عدم نفع تحریم‌ها در زمینه‌های:
؟	* توریسم ^۵
؟	* تولید در صنعت و کشاورزی

-
۱. ۷۲ درصد این شهدا بین ۱۶ تا ۲۵ سال سن داشته‌اند (شیرعلی‌نیا - نکته‌های تاریخ)
 ۲. اتومبیل‌های خارج از استاندارد، جاده‌های نامناسب و مدیریت ضعیف، سالانه به طور متوسط ۲۵ هزار کشته شده و می‌شوند.
 ۳. تحقیق مهندس بحرینیان، اتاق بازرگانی و صنعت و کشاورزی خراسان رضوی. .
 ۴. بولتن نیوز ۲۰ دیماه ۱۴۰۱، از ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۱ فقط محاسبه شده
 ۵. در سال گذشته ترکیه ۵۱ میلیون و امارات متحده عربی در نیمه نخست ۲۰۲۲، ۱۲ میلیون نفر و عربستان در سال ۲۰۱۹، ۱۶/۶ میلیون توریست داشته‌اند.

- ؟ * تجارت
- ؟ * ایجاد اشتغال
- ...
- ؟ * معادل دلاری فرار مغزها ۸۰۰۰ میلیارد دلار^۱
- ؟ * هزینه جوانمرگی‌ها در جبهه‌ها و تصادفات جاده‌ای و آلودگی هوا
- ؟ * تخریب محیط زیست؛ آب، خاک، جنگل تالاب، دریاچه...^۲
- ؟ * تخریب آثار باستانی و عدم مرمت آنها^۳
- ؟ * فرار سرمایه‌ها
- ؟ * هزینه‌های برق هسته‌ای
- ؟ * هزینه‌های تمدن‌سازی در منطقه و جهان
- ؟ * اموال عمومی سرقت شده در فساد مالی - اداری سیستماتیک، شبکه‌ای و بافتاری؟
- ؟ * هزینه‌های سرکوب معترضان، در داخل و خارج

۱. اگر مهاجرت مغزها را ۴ میلیون نفر در نظر بگیریم و معادل ارزش دلاری هر کدام را بطور متوسط دو میلیون دلار طبق استاندارد جهانی که متضمن تحصیلات و تجارت هر فرد می‌شود.

۲. در مورد آب، ۹۰ درصد منابع استراتژیک (۱۰۰ میلیارد مترمکعب) را برداشت کرده‌ایم. دکتر عیسی کلانتری. عواقب وحشتناک خشک شدن دریاچه ارومیه، هنوز خود را نشان نداده است.

۳. ارزشمندترین آثار تاریخی ما که می‌تواند در صنعت توریسم تولید ارزش افزوده کند، نابود می‌شوند. فقط به آثار تاریخی مسجد جامع اصفهان، پرسیپولیس و... توجه کنید.